

دکتر علیمحمد کاردان  
استاد دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی

## علوم تربیتی و روان‌شناسی یا روان‌شناسی و علوم تربیتی؟

در این مقاله نویسنده پس از یادآوری تاریخ تأسیس دانشکده علوم تربیتی در دانشگاه تهران و دانشگاه‌های دیگر کشور و ادغام گروه روان‌شناسی در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران (۱۳۷۲)، در پاسخ به این سؤال که آیا در نامگذاری دانشکده جدید، روان‌شناسی باید در دنباله علوم تربیتی یا علوم تربیتی در دنبال روان‌شناسی قرار گیرد، به بحث رابطه میان علوم تربیتی و «علوم روانی» پرداخته نشان می‌دهد که این دو دسته از علوم از لحاظ ماهیت و قلمرو با یکدیگر فرق دارند و ارتباط آنها به صورت کنونی تابع شرایط اجتماعی و تاریخی است و نتیجه رابطه‌ای است که در زمان گذشته این دو رشته از معرفت با یکدیگر داشته و امروز در عرصه عمل دارند. سپس نتیجه می‌گیرد که روان‌شناسی در حیطه هر دانشکده‌ای که قرار گیرد در همه حال علمی است که در عین داشتن موضوعات و روشهای نسبتاً مستقل می‌تواند با علوم انسانی و اجتماعی دیگر داد و ستد داشته باشد، اما این مبادله با استقلال آن مغایر نیست.

در سال گذشته (۱۳۷۲) بنابر تصمیم شورای دانشگاه تهران گروه آموزشی روان‌شناسی این دانشگاه که از بدو تأسیس یکی از گروه‌های آموزشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی بود از این دانشکده منتزع و به دانشکده علوم تربیتی منتقل شد و در نتیجه این انتقال نام دانشکده اخیر نیز به «دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی» تغییر یافت.

این جابجا شدن و نامگذاری جدید در حالی صورت می‌گیرد که در اکثر دانشگاه‌های دیگر کشور هم اکنون دانشکده‌هایی به نام «دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی» وجود دارد که همگی پس از تأسیس دانشکده علوم تربیتی در دانشگاه تهران و جدا شدن این رشته از دانشکده ادبیات و علوم انسانی این دانشگاه (۱۳۴۳) پایه‌عرضه وجود گذاشتند. در این دانشکده‌ها، چنانکه ملاحظه می‌شود، گروه آموزشی روان‌شناسی از همان آغاز کار، در کنار گروه‌های آموزشی علوم تربیتی قرار گرفته است و چنین استنباط می‌شود که روان‌شناسی اگر یکی از گروه‌های آموزشی علوم تربیتی نباشد، همسنگ آنها و در همخوانی با آنهاست و به این دلیل در دانشکده واحد قرار دارند و نزدیکی ویژه‌ای میان آنها وجود دارد که میان روان‌شناسی و سایر علوم، از جمله علوم انسانی و اجتماعی، کمتر بچشم می‌خورد. در تصمیم شورای دانشگاه تهران نیز، در حالی که به طور ضمنی این نزدیکی ویژه و همزیستی میان روان‌شناسی و علوم تربیتی پذیرفته و سبب انتقال روان‌شناسی به دانشکده علوم تربیتی شده است، در نامگذاری دانشکده جدید عنوان روان‌شناسی بر عنوان علوم تربیتی پیشی گرفته و این فکر را پیش آورده است که روان‌شناسی دانشی وسیعتر و فراگیرتر از علوم تربیتی است و به نحوی علوم تربیتی را به پیروی از مبانی خودوا می‌دارد. بدین ترتیب، بار دیگر موضوع جایگاه روان‌شناسی در خانواده دانشگاه و رابطه آن با علوم تربیتی مطرح می‌شود. می‌گوییم بار دیگر، برای این که هم روان‌شناسی و هم علوم تربیتی روزی جزئی از فلسفه بوده‌اند و رفته رفته به دلیل رشد کمی و کیفی و دلایل دیگر از جمله دلایل تاریخی و فلسفی از حوزه فلسفه کناره گرفته به نوعی استقلال و جدا کردن حساب خود از جمع حکمت و فلسفه موفق شده‌اند. البته اگر این استقلال یا انتقال از یک دانشکده یا گروه به دانشکده و گروه دیگر صرفاً به دلیل اداری باشد، بحث در باره آن اهمیت چندانی ندارد، چه ممکن است با گذشت زمان و پدید آمدن شرایط جدید مدیریت، وضع به صورت دیگری درآید و فی‌المثل یک رشته علمی یا گروهی از علوم از نظارت یک دانشکده خارج شده تابع دانشکده دیگری گردد. اما وقتی مسأله بنیادی‌تر از این باشد یعنی علم یا علومی به حدی از رشد و گستردگی برسد یا به نوعی تغییر ماهیت دهد، وابسته ماندن آن به واحد سازمانی سابق باعث رکود و یا دست‌کم، کندی رشد آن خواهد شد. باری، در زمینه‌ای که مورد بحث ما است، نخستین سؤال این است که با توجه به وضع کنونی تحقیق و تدریس روان‌شناسی در جهان و ایران، آیا می‌توان و باید گروه متخصصان روان‌شناسی و فعالیت‌های آنها را در

کنار گروه‌های تخصصی علوم تربیتی قرار داد و اصولاً رابطه این علم و علوم تربیتی از چه قرار است؟ سؤال دوم این است که هرگاه قرار باشد روان‌شناسی در کنار علوم تربیتی قرار گیرد، آیا می‌تواند بر این علوم مقدم و در واقع به نحوی پایه یا برگیرنده آنها باشد یا به عکس چنانکه هم اکنون در اغلب دانشگاه‌های کشور ما رسم است، روان‌شناسی دنباله و یا شاخه‌ای از علوم تربیتی است؟

در مورد مقام و موقعیت روان‌شناسی و گروه آموزشی آن در دانشگاه عقاید مختلفی وجود داشته و دارد. برخی به اعتبار اینکه روان‌شناسی در زمره علوم تجربی است معتقدند که این رشته باید به دانشکده علوم منتقل گردد و در کنار گروه‌های آموزشی این دانشکده بویژه گروه آموزشی زیست‌شناسی و در ارتباط تنگاتنگ با آن به تربیت متخصصان علمی و پژوهش‌های بنیادی در باره «رفتار» انسان و حیوان پردازد. به عقیده این گروه، رابطه روان‌شناسی با علومی مانند علوم تربیتی همانند رابطه زیست‌شناسی با علوم پزشکی است و از این دیدگاه برای علوم تربیتی علم پایه به شمار می‌رود. بنابراین عقیده، کسانی باید در دوره کارشناسی (لیسانس) روان‌شناسی پذیرفته شوند که دارای گواهینامه تحصیلات متوسطه در رشته علوم تجربی یا ریاضی - فیزیک باشند و در مسابقات ورودی دانشگاه نیز از عهده امتحان اطلاعات علمی برآیند.

نزدیک به این عقیده، نظر گروه دیگری است که این بار به روان‌شناسی از دیدگاه کاربردی نگرسته بیشتر به خدمت این علم به روانپزشکی (تشخیص و درمان اختلالات روانی) نظر دارند و بر این عقیده‌اند که این رشته یا دست‌کم یک رشته مهم آن که روان‌شناسی بالینی است باید به دانشکده پزشکی بپیوندد. این عقیده قریب به سی سال پیش در ایران رایج شده و اغلب روان‌شناسانی که از سال ۱۳۴۳ به بعد به گروه آموزشی روان‌شناسی پیوستند و بیشتر آنها دانش‌آموختگان رشته «روان‌شناسی بالینی و بهداشت روانی» از دانشگاه‌های امریکایی بودند طرفدار این عقیده‌اند و هم‌اکنون نیز با گروه‌های آموزشی روانپزشکی همکاری بیشتری دارند و اگر با روانپزشکان رقابت نکنند دست‌کم خود را با آنان همکار می‌دانند. دسته سوم نیز وجود دارند که معتقدند که روان‌شناسی با توجه به سابقه خود در ایران و سهم مهمی که در فعالیتهای مختلف آموزشی و پرورشی دارد باید در کنار علوم تربیتی به رشد و گسترش خود ادامه دهد و استادان آن در یکی از گروه‌های آموزشی دانشکده علوم تربیتی به تدریس و تحقیق مشغول شوند. عقیده اخیر عملاً تاکنون عقیده حاکم بوده و سبب شده است که در اکثر دانشگاه‌ها، گروه آموزشی

روان‌شناسی در دانشکده علوم تربیتی قرار گیرد. فقط برای آنکه معلوم شود که با رشته‌های دیگر علوم تربیتی از نظر ماهیت یکی نیست، در نامگذاری دانشکده عنوان روان‌شناسی را جدا کرده به علوم تربیتی افزوده‌اند. سرانجام دسته‌چهارمی بوجود آمده است با این عقیده که روان‌شناسی به حدی از رشد و گسترش رسیده که می‌تواند و باید در قالب دانشکده یا دست‌کم مؤسسه مستقلی قرار گیرد و خود به تبع تقسیمات کنونی آن دارای گروه‌های آموزشی متعددی باشد و ظاهراً این عقیده‌ای است که مورد قبول شورای دانشگاه تهران قرار گرفته است. با اینهمه، این شورا در وضع کنونی دادن استقلال به روان‌شناسی را مصلحت ندیده و آن را به عنوان یک گروه آموزشی در دانشکده علوم تربیتی ادغام کرده است. ملاحظه می‌شود که در سه نظر اول راجع به مقام روان‌شناسی در میان علومی که به نحوی به آن نزدیکند این فرض نهفته است که این علم هنوز به مرحله‌ای از رشد نرسیده است که بتواند دارای هویت مستقلی باشد و باید در زیر چتریکی از دانشکده‌های موجود (دانشکده علوم یا پزشکی یا علوم تربیتی) قرار گیرد. بنابراین، برای ارزیابی این نظر و تعیین موقعیت این علم، باید دید تا چه حد می‌توان آن را علم مستقلی تلقی کرد و در صورت داشتن استقلال رابطه آن با علوم نزدیک از چه قرار می‌تواند باشد؟

### ۱. آیا روان‌شناسی علم مستقلی است؟

برای پاسخ دادن به این پرسش، نخست باید دید ملاک و ضابطه استقلال هر علم چیست؟ امروز شاید مورد قبول همگان باشد که علم به معرفت یا شناختی اطلاق می‌شود که یک رشته از پدیده‌ها یا وقایع متجانس یا مرتبط عالم را با روش خاصی که روش علمی نامیده می‌شود مورد مطالعه و ثبت و ضبط قرار داده به تبیین آنها می‌پردازد و این تعریف به همه علوم اعم از علوم ریاضی و تجربی و طبیعی و انسانی اطلاق پذیر است و معرفت علمی را از معرفت‌های دیگر از جمله معرفت هنری و فلسفی متمایز می‌سازد. هرگاه این تعریف پذیرفته شود می‌توان نتیجه گرفت که آنچه معرفت علمی را از معارف دیگر متمایز می‌سازد، (۱) سعی در شناخت یک رشته از پدیده‌ها به عنوان واقعیت متمایز و (۲) به کاربرد روش‌های خاص این‌گونه معرفت از جمله تبیین پدیده‌های مورد نظر است و هر معرفتی که با گذر از این دو مرحله حاصل آید، علم نامیده می‌شود و علوم مربوط به انسان و از جمله روان‌شناسی نیز چون خود را ملزم به طی این مراحل می‌دانند در زمره

علوم قرار می‌گیرند؛ و هرگاه جز این باشد، معرفت حاصله نوع دیگری از معرفت و از جمله و فی‌المثل معرفت فلسفی است، چنانکه هم‌اکنون در کنار روان‌شناسی علمی روان‌شناسی فلسفی یا به قول فرانسویان روان‌شناسی نظری<sup>۱</sup> نیز وجود دارد.

باری، برای اینکه علمی مستقل باشد یعنی شعبه‌ای از یک علم فراگیرتری قرار نگیرد، به نظر ما - و به نظر کسانی که به فلسفه علم می‌پردازند - دست‌کم باید دارای (۱) موضوع و (۲) روش و فنون پژوهش ویژه باشد. البته ویژگی روش نیز مانع از آن نیست که علمی از روشهای به کار بسته در علم دیگر نیز استفاده کند ولی در هر حال این روشهای عاریتی به تنهایی نمی‌توانند برای دست یافتن به قوانین حاکم بر پدیده‌های مربوط به قلمرو علم معین مستقل کافی باشند. چنانکه در این زمینه که مورد بحث ما است - یعنی روان‌شناسی - روشهای معمول در زیست‌شناسی یا جامعه‌شناسی (مشاهده عینی در مورد اول و روشهای آماری در مورد دوم) برای پدیده‌های روانی به کار رفته و می‌رود. ولی این روشها برای تبیین اکثر فرایندهای روانی آدمی که دارای جنبه اشعاری یا ارادی است کافی نیستند. به عبارت دیگر، بیان علمی امور روانی آدمی روشهای دیگری را اقتضا می‌کند که ویژه روان‌شناسی انسانی است و این روشهایی است که بر رویهم می‌توان آنها را روشهای «پدیدار شناختی» (فنومنولوژیک) نامید. همین ویژگی در مورد «موضوع» روان‌شناسی نیز دیده می‌شود. به عبارت دیگر، فرایندهای روانی انسانی را نمی‌توان به پدیده‌های زیستی یا اجتماعی تحویل کرد و مانند اگوست کنت منکر استقلال موضوعی روان‌شناسی شد. درست است که علم را در شناخت شرایط و اوضاع احوال برگیرنده رفتار و فرایندهای روانی دیگر یاری می‌کنند اما موضوع یا موضوعات ویژه روان‌شناسی را که عمدتاً «رفتارها یا فرایندهای روانی انسانی» است شامل نمی‌شوند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که روان‌شناسی دارای همه شرایط و ویژگیهای علم مستقل است و می‌توان آن را در نهاد ویژه و مستقلی قرار داد. از این دو ویژگی که بگذریم، این علم در قرن حاضر چنان صورتهای گوناگونی به خود گرفته است که به دست دادن فهرست جامع رشته‌های مختلف آن کار آسانی نیست. به قول ف. ل. مولر، «هم‌اکنون روان‌شناسی به معنی دقیق کلمه، یک علم نیست بلکه مجموعه‌ای از علوم روانی است که

ایجاد وحدت میان آنها خود مسأله است.<sup>۱</sup>

به عبارت دیگر، این علم بر اثر تحقیقات متعدد و متنوعی که در این قرن در زمینه‌های مختلف به عمل آمده شعبه‌ها و شاخه‌های زیادی پیدا کرده است که خود طبقه‌بندی خاصی را ایجاب می‌کنند و می‌توان به عنوان مثال به روان‌شناسی فردی و اجتماعی، روان‌شناسی حیوانی و انسانی، روان‌شناسی رشد و ادوار مختلف آن و روان‌شناسی آزمایشی و تکوینی و انواع روان‌شناسیهای کاربردی و نیز روان‌شناسی به اعتبار مقولات گوناگونی مانند ادراک و انگیزش و هیجان و شخصیت و تواناییهای دیگر ذهنی اشاره کرد. یک دسته از این روان‌شناسیها، روان‌شناسیهای به کار بسته در قلمرو آموزش و پرورش مانند روان‌شناسی کودکان عادی و استثنایی و روان‌شناسی تربیتی یا روان‌شناسی آموزشی و روان‌شناسی مشاوره و راهنمایی است. در کنار این روان‌شناسیها، این علم در زمینه‌های دیگر مانند بهداشت و امور قضایی و سیاست و صنعت و ... نیز پژوهشها و کاربردهایی دارد که گاه اهمیت آنها کمتر از آموزش و پرورش نیست.

## ۲. رابطه روان‌شناسی با علوم تربیتی

برای کشف و بیان رابطه روان‌شناسی با علوم تربیتی قبل از هر کار باید این دو مفهوم را تعریف کرد. با توجه به آنچه پیشتر گفتیم، گمان می‌رود که تعریف روان‌شناسی تا حدی روشن شده باشد، همین قدر باید یاد آورد شد که امروزه با توجه به تشعب و تنوع موضوعات و روشهای این علم، اصطلاح علوم روانی مناسبتر از کلمه «روان‌شناسی» است و هر یک از این علوم موضوع خاصی دارد که در جای خود باید تعریف شود و به روش یا روشهایی متوسل می‌شود که با موضوع آن تناسب بیشتر دارد و حتی گاه سبب شده است که آن علم نیز دعوی استقلال کند (مانند روان‌شناسی اجتماعی).

و اما علوم تربیتی و تعریف آن داستان جداگانه‌ای دارد. از جمله باید دانست که چرا و از چه زمان Pédagogie (اصول آموزش و پرورش) یا éducation (تعلیم و تربیت) به «علوم تربیتی» مبدل شد در این زمینه گاستون میالاره (G. Mialaret) استاد و

۱. رجوع کنید به تاریخ روان‌شناسی، تألیف ف. ل. مولر، ترجمه علیمحمد کاردان (تهران: مرکز نشر

تربیت‌شناس معروف معاصر فرانسوی، کتاب به‌ظاهر کوچک ولی بسیار پرمغزی نوشته است که ترجمه آن چند سال پیش (۱۳۷۰) در سلسله انتشارات دانشگاه به‌چاپ رسید. در این کتاب، میالاره سعی کرده است به «تحلیل واقعیت جدیدی» که سبب شده است تا اصطلاح «علوم تربیتی» به‌جای اصطلاح قدیم «پداگوژی» قرار گیرد، بپردازد.<sup>۱</sup>

وی تصریح می‌کند که در فرانسه در اواخر قرن نوزدهم کلمه «علیه» (به‌صورت مفرد یا جمع) در کنار تعبیر «تربیت» (Education) یا «پداگوژی» ظاهر شد و در حدود سال ۱۹۶۰ بود که اصطلاح «علوم تربیتی» رفته رفته رواج یافت.<sup>۲</sup> موريس دبس (M. Debesse)، استاد فرانسوی معروف دیگر نیز در مقاله‌ای که در گزارش کنگره ۱۹۷۳ که در دانشگاه نهم پاریس (دوفین) تشکیل شد درج شده است، بکار بردن «علوم تربیتی» به‌جای «پداگوژی» را معلول اوضاع و احوالی می‌داند که در دهه ۱۹۶۰ پیش آمده است و مهمترین آنها را از یک طرف نارسایی مفهوم «پداگوژی» و از طرف دیگر «تحقیقات جدیدی» می‌داند که در باره تربیت در حال گسترش (expanding education) در زمینه‌های بسیار متنوع روان‌شناسی و زیست‌شناسی و علم تاریخ و علم اقتصاد و مانند آن به‌عمل آمد.<sup>۳</sup>

باری، بر اثر گسترش مفهوم تربیت (یا آموزش و پرورش) از لحاظ سن (این که فقط به‌دوران کودکی محدود نمی‌شود) و قلمرو (این که کار آن منحصر به آموزشگاه نیست) و زمینه (این که تربیت تنها به‌پرورش هوش و حافظه توجه ندارد) و نوع عمل (این که تربیت صرفاً به‌عمل یک معلم در برابر شاگرد قابل برگشت نیست). اصطلاح «پداگوژی» (که در فارسی به‌اصول آموزش و پرورش یا دانش آموزش و پرورش ترجمه شده است) به‌علت نارسایی مفهومی متروک می‌شود و تعبیر علوم تربیتی به‌جای آن به‌کار می‌رود. میالاره پس از بیان ریشه این تحول، علوم تربیتی را چنین تعریف می‌کند: «علوم تربیتی مجموعه معارفی است که شرایط وجود و کارکرد و تحول وضعیات و

۱. رجوع کنید به: معنی و حدود علوم تربیتی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، صفحه ۱.

۲. همان کتاب، صفحه ۴.

۳. رجوع کنید به: L'apport des sciences fondamentales aux sciences de l'éducation, Tome 1, paris

1973, p 71.

وقایع تربیتی را مطالعه می‌کنند»<sup>۱</sup> این علوم چنانکه می‌دانیم در حال حاضر قریب به ۱۶ رشته مختلف را شامل است که به سه دسته علوم مربوط به (۱) شرایط عمومی و مکانی، (۲) وضعیت تربیتی و وقایع تربیتی، و (۳) تفکر در باره تربیت و تحول آن قابل تقسیم است. در میان علوم دسته اول یعنی علمی که شرایط تربیت را مطالعه می‌کنند به سه رشته برمی‌خوریم که با روان‌شناسی ارتباط دارند و آنها عبارتند از روان‌شناسی پرورشی و روان‌شناسی اجتماعی تعلیم و تربیت و علم مبادله پیام یا ارتباطات<sup>۲</sup> و در این زمینه‌ها است که روان‌شناسی و علوم تربیتی با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند. در باره نوع این ارتباط دست‌کم در بعضی از کشورها از جمله کشورهای فرانسوی زبان (بویژه فرانسه و سوئیس) تا چندی پیش بحثهایی در گرفت که شاید هنوز هم باقی باشد. در دانشگاه ژنو که روان‌شناسان نامی آن مانند کلاپارد پیش از روان‌شناسی یا همزمان با آن به تعلیم و تربیت می‌پرداختند، روان‌شناسی (و بالاخص روان‌شناسی کودک یا روان‌شناسی تکوینی) را در ارتباط با آموزش و پرورش می‌دیدند و این پرسش برایشان مطرح می‌شد که این رابطه از چه قرار است و اگر از ایشان در باره چگونگی این ارتباط سؤال می‌شد، اکثراً مانند ژان پیاژه روان‌شناس و معرفت‌شناس معروف سوئیسی پاسخ می‌دادند که «هرگاه دانش آموزش و پرورش آزمایشی<sup>۳</sup> بخواهد نتیجه کار خود را دریابد و به وسیله تعبیر و تفسیر علی یا «تبیین»، مشاهدات خود را تکمیل کند، مسلم است که باید به روان‌شناسی آنها روان‌شناسی دقیق و نه تنها روان‌شناسی عامیانه متمسک شود...» و سپس مانند او اضافه می‌کردند که «... همه روشهای آموزش یا برنامه‌های آموزشی که تحلیل و به‌کاربردن نتایج آنها بوسیله دانش آموزش و پرورش آزمایشی به‌عنوان دانشی که بخواهد از نظر موضوع مستقل و علمی حقیقی یعنی تبیینی باشد (و نه فقط توصیفی) میسر نیست مگر اینکه مانند همه علوم با پژوهشهای مشترک میان رشته‌های مختلف علمی در ارتباط باشد ...».

۱. همان کتاب، صفحه ۲۲.

۲. همان کتاب، صفحه ۶۰.

۳. آنچه در دانشگاه ژنو «دانش آموزش و پرورش آزمایشی» (Pedagogie experimentale) نامیده می‌شود تقریباً همان است که در دانشگاههای امریکا «روان‌شناسی پرورشی» نامیده می‌شود.

۹. رجوع کنید به روان‌شناسی و دانش آموزش و پرورش تألیف ژان پیاژه، ترجمه علیمحمد کاردان (تهران: دانشگاه تهران)، چاپ سوم، ۱۳۷۱، صفحه ۲۵.



بنابراین، اولاً دانش‌آموزش و پرورش آزمایشی برای آنکه علم حقیقی باشد باید با «پژوهشهای مشترک میان رشته‌های مختلف علمی» و از جمله روان‌شناسی به معنی علمی کلمه در ارتباط باشد، ثانیاً این ارتباط تنها مانع استقلال آن نیست، حتی (لااقل به نظر پیازه) شرط لازم این استقلال است و چنین اعتقادی همکاری این دو علم و همزیستی آنها را تأیید می‌کند و این وضعی است که در دانشگاه ژنو پیش آمد، به این معنی که وقتی «مؤسسه علوم تربیتی» (مؤسسه ژان ژاک روسو سابق) که دارای دو بخش: علوم تربیتی و روان‌شناسی بود بر اثر رشد طبیعی خود خواست به دانشکده تبدیل شود (۱۹۷۵) به جای اینکه به دوپاره و فی‌المثل به دو دانشکده تقسیم شود، سنت همزیستی را حفظ کرده به «دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی» تبدیل شد. البته چنانکه پیازه می‌گوید چنین مسأله‌ای در کشورهای انگلیسی زبان و کشورهای دیگر مطرح نبوده و نیست زیرا «در این کشورها و در همه مراکز تحقیقاتی وابسته به دانشگاهها و فرهنگستانهای علوم تربیتی این امر بدیهی است که دانش‌آموزش و پرورش (پداگوژی) آزمایشی به روان‌شناسی نیاز دارد چنانکه پزشکی نیز مبتنی بر زیست‌شناسی و فیزیولوژی است بی‌آنکه با این «علوم» درآمیزد و مشتبه شود»<sup>۱</sup>. نتیجه‌ای که از بیان اخیر پیازه می‌توان گرفت این است که رابطه دانش‌آموزش و پرورش و روان‌شناسی مانند رابطه پزشکی با زیست‌شناسی و فیزیولوژی است که علوم اخیر در حقیقت علوم پایه پزشکی را تشکیل می‌دهند و البته در بنای علم، حق تقدم با علوم پایه است. با اینهمه، نباید فراموش کرد که از زمانی که پیازه این مطلب را عنوان کرده است (۱۹۶۵) نزدیک به سی سال می‌گذرد و در این مدت، هم علوم تربیتی و هم علوم روانی تحولاتی را به خود دیده‌اند که ما را ناگزیر می‌سازد که روابط کنونی آنها را بار دیگر مورد مذاقه قرار دهیم و این مطالعه به سیر و تحول این دو رشته از علوم درسی سال اخیر و رابطه میان آنها مربوط می‌شود.

آنچه در حال حاضر می‌توان گفت این است که اولاً روان‌شناسی علاوه بر زمینه تعلیم و تربیت در زمینه‌های دیگری مانند زمینه بهداشتی و فرهنگی و اجتماعی بسیار رشد کرده و از لحاظ کاربردی گسترش یافته است به طوری که نمی‌توان آن را در قالب تنگ یک گروه آموزشی یا حتی بخشی از دانشکده محصور و متوقف کرد. ثانیاً علوم تربیتی هم تنها به روان‌شناسی متکی نیست بلکه دارای مبانی اجتماعی و تاریخی و

فلسفی است که به‌عنوان نمونه می‌توان از جامعه‌شناسی پرورشی و تاریخ آراء و نهادهای آموزش و پرورش و فلسفه آموزش و پرورش نام برد که هر کدام در ارتباط با علوم و معارفی هستند که با روان‌شناسی رابطه مستقیمی ندارند. بدین ترتیب رابطه روان‌شناسی با علوم تربیتی محدود به زمینه‌های روانی تعلیم و تربیت است و این دو دسته از علوم از لحاظ ماهیت و قلمرو با یکدیگر فرق دارند و فقط از جهتی به هم مربوط می‌شوند و ارتباط آنها به صورت کنونی تابع شرایط اجتماعی و تاریخی است و دنباله رابطه‌ای است که در گذشته این دو رشته از معرفت با یکدیگر داشته‌اند و این سابقه برحسب دانشگاهها و سازمانهای علمی دیگر متفاوت است. چنانکه در برخی از کشورها و در برخی از ادوار تاریخی روان‌شناسی به‌جای علوم تربیتی در کنار علوم تجربی یا پزشکی رشد کرده و در دوره و منطقه دیگر در کنار علوم اجتماعی گسترش یافته و بنابراین، به این علوم بیش از بقیه وابسته شده است. مثلاً در عصر وونت در آلمان روان‌شناسی با علوم تجربی یعنی فیزیولوژی یا فیزیک و در کنار آنها رشد کرد و در آن زمان و در آن سرزمین آثار روان‌شناسی غالباً رنگ این علوم را داشت، اما در دوره‌ها و سرزمینهای دیگر یا دانشگاههای مختلف، این علم گاه در کنار پزشکی و بوسیله پزشکان پیشرفت می‌کرد و گاه مانند آغاز قرن حاضر در ژنو و یا در ایران چون غالباً به‌وسیله استادان فلسفه یا تعلیم و تربیت تدریس می‌شد این امر سبب شد که در کنار علوم تربیتی و در سازمان واحدی قرار گیرد. اما هرگاه از دیدگاه رابطه علوم بنیادی و علوم کاربردی به این دو دسته از علوم بنگریم، بطور کلی علوم روانی با توجه به وسعت و انشعابات کنونی آن نه تنها با علوم تربیتی بلکه با همه علوم که به نحوی با روح و رفتار انسان سروکار دارند در ارتباط است و این وضع استقلال آموزش و پژوهش آنها را در آینده‌ای نه‌چندان دور ایجاب می‌کند!

بدین ترتیب، در پاسخ به‌سؤالی که در آغاز مطرح شد می‌توان گفت که

۱. در دانشگاه تهران با توجه به وجود مؤسسه روان‌شناسی که اینک در حدود سی سال از عمر آن می‌گذرد و کتابخانه تخصصی نسبتاً مهمی که برای آن فراهم شده است شاید بتوان با تقویت گروههای پژوهشی کنونی آن (یعنی شش گروه به این شرح: ۱- گروه روان‌سنجی ۲- گروه روان‌شناسی بالینی ۳- گروه روان‌شناسی اجتماعی ۴- گروه روان‌شناسی تربیتی ۵- گروه روان‌شناسی آزمایشگاهی ۶- گروه روان‌شناسی رشد) آموزش و پژوهش این علم، خاصه در دوره‌های بالاتر از کارشناسی (لیسانس) را در آنجا متمرکز و آن را به‌دانشکده روان‌شناسی تبدیل کرد.

روان‌شناسی چه پیش از علوم تربیتی قرار گیرد و چه پس از آن، جزئی از دانشکده ادبیات باشد و چه علوم تربیتی یا هر دانشکده دیگر، در همه حال علمی است که در عین داشتن موضوعات و روشهای مستقل می‌تواند و باید با علوم نزدیک مانند علوم تربیتی یا علوم اجتماعی دیگر و حتی پزشکی و بهداشت و بالاتر از آن، فلسفه داد و ستد داشته باشد و این مبادله در عین قبول استقلال طرفین و احترام‌گذاری به آن، نه تنها مفید بلکه ضروری است.

### مآخذ

۱. میالاره، گاستون . معنی و حدود علوم تربیتی، ترجمه علیمحمد کاردان. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ .
۲. ژان‌پیاژه روان‌شناسی و دانش‌آموزش و پرورش، ترجمه علیمحمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۱ .
۳. فروند، ژولین. نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ترجمه علیمحمد کاردان. تهران : مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ .
۴. مولر، ف. ل. تاریخ روان‌شناسی، جلد دوم، ترجمه علیمحمد کاردان. تهران مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸ .
5. L'apport des sciences fondamentales aux sciences de l'éducation, tome 1. paris, 1973.
6. Traité des sciences pédagogiques, M. Debesse et G.mialaret, t.1., 1ère éd., PUF, 1969.